

محمد(ص)، آخرین آذرخش آزادی بخش ۱ (قسمت اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عرض می کنم خدمت خواهران عزیز و برادران گرامی و اساتید معظم و دانشجویان محترم. میلاد پیامبر اکرم(ص) را به شما و به همه مسلمین برادران شیعه، حنفی، حنبلی، مالکی، شافعی و هرکس درهرجا هست و بخصوص به برادران و خواهران اهل سنت درایران که جزء شریف ترین هموطنان ما هستند و کسانی که این دوستان هموطن را در کردستان و بلوچستان و خوزستان و خراسان دیده اند، می دانند که بیش از ۶۰ درصد مناطق مرزی ما به وسیله این برادران بسیار شریف و وفادار و مومن و به ارزشهای انقلابی و محب اهل بیت پاسداری می شود. تشکر می کنم از اینکه لطف فرمودید و دعوت کردید تا دقایقی راجع به این انسان بزرگ صحبت کنیم آخرین کسی که از طرف خداوند با بشر سخن گفت انسانی شریف و الهی که باید او را آخرین آذرخش آزادیبخش آسمانی نامید. به تعبیرقرآن همه انبیا آمده اند برای شکستن زنجیرها، برای رفع اغلال، برای آزادکردن انسان و رشد دادن و شکوفا کردن او. بنابراین تلقی اسارت و زنجیر از دین یک برداشت کاملاً ضددینی است ضدقرآنی است.

دین برای رهایی بشریت و شکستن زنجیرها آمده است و هر تلقی که دین را زنجیر و مانع جدید در برابر رشد بشر تعریف کند، نادرست است.

امام علی (ع) که ما او را شاگرد اول مکتب پیامبراکرم (ص) و نمونه برجسته انسان تربیت شده به دست اومی دانیم، می گوید: «انا عبد من عبید محمد» من بنده ای از بندگان او هستم . و این عبد به معنی عبادت و پرستش نیست، به معنی این است که او مولای من است و هرچه درست می دانم و هر قدمی که برداشتم او به من آموخت.

همچنین ایشان نسبت به پیامبراکرم (ص) این تعبیر را دارند که مردم پیش از او یا در حیرت و سردرگمی یا جاهل مطلق بودند، یا چیزی نمی دانستند یا دانسته های درستشان با بسیاری ازمجهولات و خرافات و ابهامات معطوف شده بود. در چنین شرایطی او آمد خدا پیامبر(ص) را فرستاد.

او در خدمت به بشر و خلق از باب رفع تکلیف عمل نکرد. که حالا من حداقل وظیفه ام را انجام می دهم.

بلکه با همه وجودش و تمام ظرفیتی که داشت در راه رهایی مردم و خیرخواهی برای بشریت به کار بست. ظرفیت خالی نگذاشت، ظرفیت اهمال شده نگذاشت و خستگی ناپذیر این راه را تا آخر رفت. سست نشد، تردید نکرد. خسته نشد و دعوت به حکمت کرد برعکس کسانی که راه ایمان و معنویت را از حکمت و معرفت جدا می کنند؛ ایشان معنویت کور نخواست و به روش انسانی و مودبانه و کرامت آمیز مردم را فراخواند نه با تحقیر و اهانت پس هم با حکمت و استدلال و هم با اخلاق و ادب و تواضع سراغ بشریت آمد.

بعد امام می فرمایند خداوند به دست او کینه ها و خشونتها و و کدورتها را دفن کرد او برای مبارزه با کینه های خودخواهانه آمد. و خداوند به دست او آتش نفرت جنگ و خشونت و خونریزی و آدم کشی را خاموش کرد.

پیامبر(ص) برای اطفاء حریق آمد برای اطفاء حریقی انسان سوزکه همه بشریت و اخلاقیات انسانی و عدالت و برادری را می سوزاند. او برای خاموش کردن این آتش آمد.

خداوند به دست او مردم را برادر یکدیگر کرد. روح برادری که همه بشریت خواهر و برادر هستند و باید به داد هم برسند و نگران هم باشند.

از جامعه بشری قبل از پیغمبر(ص) شرق و غرب دامن برمی کشیدند. او برادری و روح اخوت را باز بین بشریت زنده کرد. خدا مردم را به دست او برادر یکدیگر کرد، کسانی را که براحتی خون هم را می ریختند، آبروی هم را می بردند و اموال همدیگر را غارت می کردند، به دست او تعصیبات قوم خویشی و قبیله ای و خونی و نژادی همه بهم ریخت، او خندقی بین حق و باطل کند و گفت: هر وحدت و دوستی خوب نیست، دوستیهای بر اساس تعصب فامیلی، خونی و نژادی و قبیله ای و تعصبات غیرانسانی را نفی کرد و گفت ما فقط تعصب بر سر حقیقت و انسانیت و عدالت را قبول داریم. او گفت: مرز بین دوست و دشمن، عدالت و انسانیت است و بقیه مرزها را به رسمیت نمی شناسیم. مرزهای نژادی، مرزهای قومی قبیله ای، تو از کدام خانواده ای، از کدام طبقه ای، زنی یا مردی، از کدام جنسی، از کدام نژادی، اینها نباید بشریت

را تقسیم کند و در برابر هم بنشانند. پیغمبر آمد و گفت: نژاد، طبقه، جنسیت، پول، سرمایه، قدرت و این وابستگی ها نباید بشریت را به گروههای متضاد تقسیم کند و آنها را در برابر هم بنشانند. در تقسیم فقط حق و باطل، عدل و ظلم، و جبهه انسانی و غیرانسانی وجود دارد. پیامبر(ص) با مردم حرف نمی زد برای اینکه حرفی زده باشد. دیده اید معلم و مربی و مسئول و هرکسی که با مردم حرف می زند، دو جور حرف می زند، یک حرف می زند که بعداً بگوید من با تو حرف زدم اما نفهمیدی، طریقه دوم این است که دلسوزانه و به قصد تفهیم مطلب و برای نجات دادن و آگاهی بخشی حرف می زند.

کلام پیامبر(ص) صرفاً تکلم و لفاظی نبود، بیان می کرد و تا مسائل را برای مخاطب انسانی اش روشن و حل نمی کرد، آرام نمی گرفت. از اون طرف سکوتش هم زبان داشت و با ما حرف می زد، سکوتش از باب این نبود که حرفهای گفتنی اش تمام شده، سکوتش از باب نکته جدیدی بود که به ما می آموخت، سکوتش زبان داشت، حکیمانه بود و نوعی آموزش بود. اینها بعضی تعابیری است که ایشان راجع به پیامبر اکرم(ص) دارند و استاد را باید از زبان شاگردش شناخت.

من بحث را با یک اعتراف و یک اعتراض ادامه می دهم، این هر دو مربوط می شود به نوع رابطه ما با قرآن و سنت پیغمبر(ص)، اما اعتراف به کوتاهی در حق قرآن است که بزرگترین ره آورد پیامبر اکرم(ص) از آستان الهی است. اگر امروز پیغمبر(ص) به همه جوامع اسلامی نظر کنند، آیا تصدیق خواهند کرد که ما امت ایشان هستیم؟! این امت، امت قرآن امت پیغمبر(ص) است؟! این سوال مهمی است که امروز کل مسلمین جهان باید به آن فکر کنند، اگر قرآن کتاب معرفت، اخلاق و فضیلت است، باید دید جوامع اسلامی همین طور هستند. اگر قرآن کتاب علم، برادری، عزت، وحدت، صلح، جهاد، شجاعت و کتاب کرامت، انفاق، صبر و صداقت و کتاب خشوع، تواضع، اخلاق، محبت، معنویت و عقلانیت است، آیا جوامع اسلامی هم همین طورند؟! آیا این عناصر در جوامع اسلامی هست؟ به این اندازه اگر هست، امت قرآنی است ولی اگر بجای صداقت، دروغ و بجای اخلاص، ریاست و بجای عزت، ذلت و بجای علم، جهل است و بجای محبت و برادری، کدورت و خشونت و خصومت است، ما امت پیغمبر(ص) نیستیم. در

واقع کل مسلمین از سایه قرآن بیرون آمدند مسلمانان باید دوباره به این فکر کنند که آیا انتصاب ما به قرآن و پیغمبر(ص) مشکوک نیست؟ قبل از شروع جلسه یکی از دوستان دانشجو راجع به همین مسئله گفتگو می کرد ایشان پرسید حالا جامعه هیچ خود متولیان دین و حوزه های علمیه چقدر قرآنی اند؟ فقه و فقاہت ما در حوزه چقدر ممتنی است به قرآن و سنت پیغمبر(ص) و چقدر با روش و اخلاق پیغمبر(ص) گره خورده است؟! چقدر قرآن و سنت پیغمبر(ص) و روش اسلامی زندگی با همه ابعادش در حوزه و دانشگاههای ما مورد مورد مطالعه علمی است و بجز عرض ارادت و تبرک ، اینها چقدر موضوع تفکر است. آیا واقعاً بین ما از حیث نظری و عملی و مهجور نیست؟ قرآن توی خانه ها روی طاقچه هاست موقعی که می خواهند سفری بروند از زیرش رد می شوند یا مجلس ختم دست به دست می شود. ما در مسائل نظری و تئوریک حوزه و دانشگاه و مسائل عملی و جامعه سازی هم همین مشکل را داریم، وقتی از قرآن حرف می زنیم فقط در حد تبرک و عرض ارادت و از این حرفهاست، بعد می گوئیم تشریفات دیگر تمام شد، حالا از اینجا دارد جدی می شود، می خواهیم فکر کنیم، استدلال کنیم ، مدیریت کنیم، می خواهیم کار کنیم ، قرآن را بگذارید روی طاقچه !! آیا خود حوزه و دانشگاه قرآن را روی طاقچه نگذاشته اند؟! من به این دوستم گفتم این دغدغه قدیمی مصلحان جامعه اسلامی و متفکران و احیاگران تفکر اسلامی در طول چند قرن اخیر بوده است، و این سوال مهمی که تو می بررسی ، ما چند قرن است که درگیرش هستیم. و دیدم که نمی توانم به صراحت و سرعت به این برادر دانشجویمان پاسخ منفی دهم که نه، مهجور نیست، دیدم نمی توانم به او بگویم حتی حوزه فقه و فلسفه و اصول و کلام ما مستغرق در مفاهیم قرآنی است. نمی توانم بگویم در دانشگاه ما در حوزه انسان شناسی و وجود شناسی و هستی شناسی چقدر با مفاهیم قرآنی رابطه دارد ولی می توانم بگویم تا چه حد مهجور است، و رابطه ها هنوز قطع است.

اما یک اعتراض هم بعد از این اعتراف به خودمان و حوزه و دانشگاه و به مدیریت های علمی در جامعه ؛ که واقعاً چند حکم فقهی و استنباط جهان شناختی و چند نظریه انسان شناسی در درسهای رسمی حوزه و دانشگاه، در متن نهادهای علمیشان نه حاشیه و به عنوان تشریفات و

برای نمره و... به آیات قرآن مستند شده و می شود. اصلاً چه ارتباطی است بین روش زندگی ما و روشهای علمی، با مفاهیمی که خداوند از طریق پیامبرش فرستاد؟! و بعد هم گفت که دیگر دینتان کامل شد و دستورالعمل رشد و رهایی فرزانتی در این متن است. از هزاران آیه اخلاقی، عقایدی، سیاسی، اقتصادی، تربیتی، جهان شناختی و انسان شناختی، آیات آخرت شناختی و فرجام شناختی، آیات معرفتی و معرفت شناختی، آیات روان شناسی و جامعه شناختی و حتی طبیعت شناسی، اینها چقدر موضوع بررسی و تحقیق و مناظره و تفکر و گفتگو است؟ در کدام حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه راجع به اینها وارد بحث می شوند؟ و با کدام استعدادها آیا استعدادها با ضریب هوشی متوسط به پایین و با دانش سطحی و قدرت تفکر معمولی می توانند مفاهیم عظیم قرآن را استنباط کنند؟! ما فکر می کنیم مغزهایی که باید در علوم هسته ای و نانو تکنولوژی صرف شود، همان استعدادها با همان انگیزه ها بلکه قویتر از آنها و همان دقتهای ریاضی وار و مته وار احتیاج است برای بررسی مجدد مفاهیم قرآنی در همه عرصه های زندگی، تا قرآن از حاشیه به متن و عمل ما بیاید، و از روی طاقچه پژوهشگاهها و دانشگاهها و حوزه ها مقداری جابجا شود. حالا این تبرک و تیمن به جای خود محفوظ، البته منهای ادبیات ریاکارانه که گاهی بعضی جاها بین بعضی از ماست. به نظر من این سوال مهمی است که مفاهیم قرآنی چقدر موضوع تفکر و گفتگو هستند و چقدر محور برنامه ریزیهای ما، قاعده شناخت ما یا قانون ما هستند.

از پیغمبر(ص) نقل شده است که نزد خدا شکایت کردند که «خدایا این مردم قرآن را تنها گذاشته اند و در حاشیه زندگیشان قرار داده اند، قرآن مهجور شده است.» این شکایت به بایگانی تاریخ نرفته و هنوز زنده است و روز به روز هم بیشتر می شود.

به نظرم ما که در بی اهمیت ترین موضوعات تشریفاتی و نمایشی فسفر مغز می سوزانیم، بیاییم و در اقیانوس مفاهیم دنیوی و اخروی قرآن و مفاهیم فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی اش زحمت تفکر را به خودمان بدهیم. در خود حوزه ها هم الآن این مشکل است، در حوزه قم و نجف و مشهد و شاید مجموعاً یک یا دو درس تفسیر قرآن بیشتر نیست. یک درس تفسیر رسمی در قم است که البته درس بسیار بابرکتی است و یکی دو نفر از آقایون

درجه یک و دو حوزه وقت صرف قرآن می کنند. حساب دانشگاه هم که معلوم است. یعنی توی دانشگاه و حوزه در عرصه علوم انسانی و عقلی و اجتماعی و تربیتی چقدر آدمهای متفکر درجه یکمان در مفاهیم قرآنی، جهاد ذهنی و علمی می کنند. و اصلاً داریم؟! نداریم!! این واقعاً باعث شرمندگی است، این اعتراف و این اعتراض!

و یک تذکر، در جامعه ای شیعه مثل ایران، از اهل بیت پیغمبر(ص) زیاد صحبت می شود و باید بشود و هرچه بشود کم است، اما گاهی بعضی ها فکر کردند و یا فکر می کنند که قرآن و پیغمبر اکرم (ص) تحت الشعاع اهل بیت واقع شدند و یا واقع می شوند. این را باید به دو طرف این قضیه که دو توهم خطرناک است تذکر داد. و از دو طرف باید این توهم را اصلاح کرد. هم کسانی که به شیعه تهمت می زنند که اهل بیت را مستقل از قرآن و پیغمبر(ص) برایشان احترام و قداست قائل است، به اینها باید تذکر داد که این طور نیست. هم به آن کسانی که به نام شیعه و با ادبیات غالیانه و افراطی صحبت می کنند و طوری ترسیم می کنند که انگار اهل بیت برای ما مقدم بر پیغمبر(ص) و قرآن است. آنها هم به تشیع و اهل بیت و هم قرآن خیانت می کنند. ما امامیه هستیم و به آن افتخار می کنیم که قداست و حرمت اهل بیت و پیغمبر (ص) برای ما مستند است به قداست قرآن و مستند است به حرمت خود پیامبر اکرم (ص) و اگر کسانی به نام تشیع در حق اهل بیت ادعا دیگری بکنند و یا کسانی به شیعه چنین اتهامی بزنند هر دو اینها خطا می کنند و اگر آگاهانه است خیانت می کنند. شیعه اهل بیت هیچ گاه آنها را نه مقدم بر قرآن و نه مستقل از قرآن و نه مستقل از پیغمبر اکرم(ص) تعریف می کنند و اگر محبت اهل بیت و ولایت آنها را قبول دارند باز به احترام قرآن و احترام پیغمبر اکرم(ص) است، اصلاً ارزش اهل بیت به این است که اهل بیت پیغمبر(ص) و مفسران حقیقی قرآنند متکلمین امامیه از دوران ائمه (س) یعنی حشام بن حکم، حشام بن سالم، ضرار و فضل بن شاذان و دیگران زیر دست ائمه تربیت شدند و بحث های تئوریک و کلامی و بحث های مناظره ای عقیدتی می کردند تا برسیم به خاندان نوبختی و عصر شیخ صدوق، شیخ مفید و علم الهدی و شیخ طوسی تا بیاییم به خواجه نصیر و علامه حلی و مجلسی و فیض و ملا عبدالرزاق و دیگران، تمام متکلمین امامیه بین اینها حتی یک نفر را شما پیدا نمی کنید که برای اهل بیت پیغمبر(ص)، علی و فاطمه

و فرزندان آنها شأن و مقامی مستقل از پیغمبر(ص) و قرآن قائل باشند. اصلاً علی (ع) که ابوالنمّه است افتخارش این است که بنده ای از بندگان محمد(ص) است. انا یا تعبیری دیگر که ایشان می گویند در جنگهای صدر اسلام هر وقت همه ما کم می آوردیم و می ترسیدیم، می خزیدیم زیر سایه پیغمبر(ص) و به او پناه می بردیم. شما عظمت پیغمبر(ص) را ببینید چقدر است.

هم جریان غلات و افراطیون که به نام شیعه حرفهای خلاف قرآن و سنت پیغمبر(ص) می زنند، هم جریانهای وهابی که خود قرآن و سنت پیغمبر(ص) را تحریف می کنند، تفسیر به رأی می کنند، که حسابشان از برادران اهل سنت جداست، اینها همه باید توجه داشته باشند که جریانهای غلطی هستند که مورد تأیید پیغمبر(ص) و اهل بیت نیستند.

ما عقیده مان این است که پیغمبر اکرم(ص) وصیت کردند به قرآن و عترت و گفتند که اینها را از هم تفکیک نکنید. هم کسانی که به نام عترت و اهل بیت، قرآن را حذف می کنند، هم کسانی که به نام قرآن، عترت و اهل بیت را حذف می کنند هر دو از مسیر پیغمبر(ص) خارج شده اند. بنابراین ما احتیاج داریم که به یک نهضت بزرگ قرآنی و یک نهضت نظری و عملی، نه فقط در حد ترویج و روحانی، تجوید و تلاوت و حفظ قرآن - که اینها لازم است - انجام دهیم. اینها وسیله است نه هدف، اینها باید در خدمت هدف باشد، هدف از نزول قرآن انتقال معارف قرآنی است که نباید فراموش شود و تحت الشعاع ظواهر قرار بگیرد، قرآن نقطه تبدیل به تشریفات مذهبی شود و متأسفانه شده است. قرآن فقط مرکز ثواب نیست، علاوه بر آن مرکز معرفت و تفکر و شاغول اقتصاد و سیاست و تعلیم و تربیت و حقوق و حکومت و علم و تمدن ماست. به عبارت دیگر قرآن فقط کتاب بالینی مقدسین نیست، بلکه کتاب کار متفکرین هم باید باشد. وقتی جامعه قرآنی در حوزه و دانشگاه با مبانی و اهداف قرآنی ساخته شود، جامعه دیگری خواهد بود؛ جامعه ای اخلاقی، انسانی، عقلانی، پیش رفته و معنوی که همه آنها بدون این معنویت ارزش انسانی ندارند. هم همین طور اخلاق که وقتی پیغمبر اکرم(ص) یا قرآن از آن بحث می کند از یک اخلاق فضایی حرف نمی زنند که فقط یک عده خاصی ممکن است به آن برسند، اتفاقاً از یک اخلاق زو مراتب کاملاً عملی صحبت می کنند که از ابتدایی ترین مسائل زندگی

شروع می شود؛ از نحوه لباس پوشیدن، از رفتار در خانواده، نحوه حرف زدن، غذا خوردن، دستشویی رفتن، خوابیدن، بیدار شدن و خندیدن، از همین چیزهای عادی زندگی شروع می شود و باید شروع بشود، اخلاق قرآنی این است. برخلاف اخلاقی که در بحث های انتزاعی فلاسفه غیرالهی بحث می شود. و تقریباً به یک تشریفات و مسئله تخصصی تبدیل می شود که عده خاصی باید تخصصش را بگیرند و فارغ التحصیل شوند. اخلاق قرآنی از همین مسائل عادی شروع می شود تا اوج می گیرد، چه اخلاق به مفهوم مولاریته و چه به مفهوم اتیکس چه هنجار و چه ارزش و چه به مفهوم فردی و یا اجتماعیش، این را از خطایات الهی و از وحی قرآن نباید و نمی شود جدا کرد. و این از درسهایی است که باید از پیامبر(ص) آموخت هر نوع قرارداد اخلاقی و اجتماعی هر نوع اجتماعی و ارزشی پشت به این مبنا بی ارزش است و بی ارزش خواهد بود. این مهم نیست که می گویند اخلاق، عمومی و خصوصی است در هر دو بعدش مشمول این داوری است، این اخلاق همه ما را مأمور و مسئول می کند که هم خودمان را مهار کنیم، هم جامعه را و هم حکومت را. و با خط کش وحی و عقل و با خط کش حقوق و اخلاق که هر دویشان منشأ توحیدی داشته باشند، بین حقوق و اخلاق هم تضاد نخواهد بود. و به خلاف حقوق، اخلاق در روشهای دیگر که گاهی می گویند پایان اخلاق شروع حقوق است، شروع قانون است.

یا می گویند تضاد حقوق و اخلاق را چه کنیم بعضی از کارها مشمول حقوق است، حقوقی هست قانونی هست اما اخلاقی نیست. این تضاد بین حقوق و اخلاق در این تفکر و این مسیر حل می شود و هر حقوق یا اخلاق و مشروعیت دیگری که آن طرف این واقعیت قرار بگیرد، واقعیت نخواهد بود. و توهم محض است و توهم انواع بحرانها را توی زندگی می آورد و ما با توهم نمی توانیم زندگی بکنیم، هرچه کردیم بس است.

من چند نمونه از روایات پیغمبر(ص) و روش عملی ایشان را برای شما نقل می کنم تا ببینید انواع پیش نویسها و چکنویسهایی که برای مفهوم سعادت اخلاقی به عنوان طرحهای جدید به بشریت پیشنهاد شده، چیزی نیست همان مقاومت های خطرناک و سنت های قدیمی مادی کردن مبناهای حقوق و اخلاق که توی همه عرصه ها از سیاست و فرهنگ آموزش و پرورش

خودش را نشان داده و نشان خواهد داد، یک بازار مشترک درست کردند که تماماً از جهل تغذیه می کند. من می خواستم همه آنچه را گفتم مقدمه ای برای خواندن این روایات باشد.

و این نکته را تذکر بدهم که وقتی از ارزش صحبت می کنیم، از یک جهت، ارزش اخلاقی با همین ارزش اقتصادی قابل مقایسه است، و از یک جهت شبیه هم است. شما در عرصه اقتصاد به چه چیز ارزش می گوئید؟ چه چیز می ارزد یا نمی ارزد؟ بر اساس عرضه و تقاضا یا براساس نیاز واقعی ارزش؟ بنابراین تابع هدف و نیاز است. هرچه هدف و نیاز شما را بیشتر تأمین کند، ارزش بیشتری دارد، در عرصه اخلاق و ارزشهای اخلاقی هم به یک معنا همین طور است. از این جهت نسبی اند که هرارزشی در باب اینکه وسیله ای است در خدمت رسیدن به یک هدف، نسبت به هدفش نسبی است اما واقعیت دارد و اعتباری محض نیست. همان طور که در اقتصاد، ارزشها و قیمتها گرچه ظاهراً اعتباری اند و پول ظاهراً یک امر اعتباری است، اما تکیه دارد بر واقعیت نیازهای حقیقی مردم. وقتی مردم به یک چیز واقعاً نیاز دارند، ارزش پیدا می کند، هرچه کمتر بشوند ارزشش بیشتر می شود، هرچه سخت تر شود ارزشش بیشتر می شود، قرارداد است، اعتبار است. اما پشت این اعتبار نیازهای حقیقی است. در باب ارزش اخلاقی هم همین طور است. این که می گویند خوب و بد نسبی است نمی داند چی خوب است و چی بد است، تا نفهمیم هدف چیست، راجع به هیچ چیز نمی توانیم ارزش گذاری کنیم. وقتی می توانیم بگوییم که چه چیزی خوب یا بد است، برای چه کاری خوب یا بد است، عمل الف خوب یا بد است عمل الف برای هدف «ج» خوب است، و برای هدف «د» بد است بنابراین ارزش گذاری بستگی به هدف دارد. در اقتصاد هم همین طور است و در ارزشهای اخلاقی هم همین طور است. من یک مثال واضح تر بنم هدف ما از آمدن به این سالن چیست؟ اگر هدف را معلوم نکنیم، نمی شود روی اعمال ارزش گذاری کرد. ممکن است یکی با هدف بسکتبال بازی کردن بیاید یا کس دیگری با هدف گفت و شنود علمی بیاید. با توجه به هرهدفی یکسری اعمال خوب است و یکسری بد. اگر با هدف بسکتبال این جلسه تشکیل شده، این کاری که ما داریم انجام می دهیم بسیار احمقانه ای و کاملاً بد و قبیح است. ولی اگر با هدف گفتگو وارد این سالن شدیم، همان عملی که با هدف الف بسیار قبیح و احمقانه بود الآن بسیار عمل درستی

خواهد بود. یعنی اگر کسی وسط اجلسه توپ را در بیاورد و به طرف دیگر رپرتاب کند همه در عقل او شک می کنند. پس ببینید عمل الف خوب و بد بودنش نسبی است. و از این جهت که بستگی به هدف ما دارد، حقیقی است. پس کاملاً ممتنی است به نیازها و ضرورت‌های واقعی، یعنی آثار واقعی دارد. در اقتصاد و ارزش‌های اخلاقی هم همین طور است، مثلاً رابطه نامشروع جنسی با رابطه مشروع چه فرقی دارد؟ ممکن است فرق محسوس جسمی نداشته باشد، فقط تفاوت اخلاقی و ارزشی دارد. یک عمل در یک صورت مثبت و در صورت دیگر منفی است، چون هدف تفاوت کرد.

اگر هدف ما اینگونه که پیامبر اکرم (ص) فرمودند، تکامل انسانی است، یک جدولی از اعمال منفی و جدولی از اعمال مثبت پیدا می شود. همین واجب و حرام و مستحب و مکروه، خوب و بد، اخلاقی و غیر اخلاقی، مشروع و نامشروع، اینها معنی دارد. حالا اگر کسی آن هدف را که انبیاء و پیغمبر اکرم (ص) برایش تعیین کردن، قبول نکند و بگوید این که انسانها یک موجود ابدی است و سعادت و شقاوت او بستگی به اعمالش دارد، بهشت و جهنم و حق و باطل اینها را قبول ندارد. بنابراین هدف او از زندگی دنیا رسیدن به تکامل انسانی نیست. هدف فقط لذت بردن است. اگر هدف عوض شود، آن وقت ارزش کارهای خوب و بد عوض می شود. آن وقت این آدم راست می گوید که خیلی از کارها که می گویند واجب است، حرام است، این کار درست است آن یکی نادرست است. می گوید درست و نادرست چیست؟ آن کاری درست است که من را به هدفم نزدیک تر کند و آن کاری غلط و قبیح و زشت و غیر اخلاقی و نامشروع و نادرست و نامعقول است که مرا از هدفم دور کند، و این حرف کاملاً درست است و اتفاقاً ارتباط اخلاق با جهان بینی همینجا معلوم می شود. اگر هدف الف است، این اعمال درست است و این اعمال نادرست است. اگر این حرفها را قبول نداری انسان را موجود ابدی و معنوی نمی بینی. انسان را یک موجود عادی ۶۰-۵۰ ساله نمی دانیم. آن وقت بله می توانی بگویی آقا این اخلاق و شریعتان، درست یا نادرست، من هیچ کدام را قبول ندارم، اینها همه خرافات و مزخرف است. بله اگر هدف آن است اینها همه مزخرف است. پیغمبر اکرم (ص) آمده و هدف گذاری کرده و بر اساس هدف گذاری و در جهان بینی توحیدی ارزش گذاری می کند. حالا شما ببینید، از

کوچکترین تا بزرگترین مسائل اخلاقی تغییر می کند. در یکی از پیش گویی هایی که پیغمبر اکرم(ص) راجع به دوره های بعد دارند، می فرمایند: جامعه اسلامی زیر شعار اسلام است ولی عملاً فاصله می گیرد از ارزشها و خودش هم حواسش نیست. از جمله پیش بینی می کنند که دورانی می رسد که مردم اسمشان مسلمان است، اما تا بناگوششان می خورند و حق و باطل هم سرشان نمی شود. هرچه دستشان برسد می قاپند، بهترین خوردنی ها را می خورند و رنگین ترین زندگیا را دارند، بهترین سواری را سوار می شوند، همان طور که زنی برای شوهرش آرایش می کند مردان مثل زنان خودشان را آرایش می کنند، دوره ای می رسد که مردان و پسران خودشان را مثل عروس آرایش می کنند و می آیند توی خیابان و روش زندگی جامعه اسلامی تبدیل به روش شاهان اصراف گر و آنها که اهل فساد و ریخت و پاشند، می شود.

حکومتها و شاهان ستمگر و خانواده ها هرکس که دستش به دهندش می رسد به جای اینکه کمک کند به طبقات پایینتر، زندگیش را به اسراف و تشریفات و اشرافی گری تبدیل می کند. بعد فرمودند: اینها منافقند و مسلمان نیستند. ظاهر مسلمان دارند ولی وارد حیات معنوی و ایمانی ما نشدند. «یزخرفون المساجد» در ظاهر به مسجدهایشان می رسند، سنگ های گران قیمت طلا و جواهر را می کنند و در ظاهر با شکوه می سازند اما هیچ چیز در دنیا برایشان مهم نیست جز خود دنیا. ذره ای احتمال نمی دهند که ابدیت و آخرت هم در پیش است. چیزی نمی خواهد جز دنیا و منافع خودشان «عاکفون علیها یعتمدون فیها»، فقط به منافع خودشان اعتماد دارند. فرمود بدانید چنین طبقاتی و چنین جامعه ای منافقند و اینها خودشان را به من منتصب نکنند.

پیامبر(ص) فرمودند: من بعد از خودم براتم بر چند چیز می ترسم از جمله اینکه پول و دلار و ثروت خدای آنها می شود. یعنی خداپرستان، طلاپرست و دلارپرست و پول پرست می شوند. بت های قدیمی لات و عزی را ما شکستیم اما دلار و پول و عیاشی برای اینها بت جدید می شود. طغیان می کنند و طاغوت می شوند و ناسپاسی می کنند.

در تعبیر دیگری فرمودند: اگر به منطق من عقیده دارید، باید ربا را از زندگی اقتصادیتان حذف کنید. ربا یعنی بدون کار، بدون کار مثبت اقتصادی یکدیگر را استثمار کنید. یعنی پول، پول

بیاورد، نه اینکه کار، پول بیاورد. چه کار فکری مدیریتی، چه کار عملی و علمی - ذهنی. چون اسلام پولی را حلال می داند که در ازای آن پول کار مثبتی برای جامعه انجام شود و یا تولید اقتصادی یا تولید علم و یا توزیع کالا. اسلام فقط پولی را حلال می داند که برایش زحمت بکشی زحمت فکری و مدیریتی یا زحمت عملی. پولی که در برابر آن زحمت نمی کشی و خدمتی به جامعه و به خلق نمی کنی این پول را اسلام حرام می داند و ربا نمونه برجسته این است. حرام خواری استثمار است. شما فرض کنید همه بگویند من فقط پولی را قبول می کنم که در ازای آن پول خدمتی به جامعه برسانم. از لحاظ معنوی هیچ، می دانید از لحاظ مادی این جامعه چقدر پیشرفت می کند؟ تا این که بخواهند کلاه همدیگر را بردارند، و همه بخواهند با کمترین زحمت بیشترین سود را ببرند. این فرهنگ ضدقرآنی است و پیغمبر(ص) ما با آن مبارزه می کرد. ایشان می فرمودند: اگر خداوند بخواهد یک جامعه ای، طبقه ای، مردمی نابود شوند - در درجه اول نابودی معنوی - بین آنها ربا رایج می شود. ربا منشأ هلاکت و استثمار مالی است و از آن طرف انفاق ریشه اش زده می شود.

ابوذر با آخوندی که توی دستگاه حکومت بود درگیر شد و دعوایشان بر سر سرمایه اندوزی و رباخواری و فساد و زراندوزی و تکاثر بود. ابوذر می گفت: من از قرآن و پیغمبر(ص) آموخته ام که نباید بدون زحمت و خدمت به جامعه به پولهای کلان برسند و بعد انفاق هم نکنند. باید پرسید از کجا آورده ای در کجا خرج کرده ای؟ این سوالهای مهم شب اول قبراست که آقا این ثروت این قدرت را از کجا آورده ای؟ چه جوری بدست آورده ای؟ و کجا مصرف می کنی؟ سوالهایی که معمولاً طرح می کنند این نیست که فرشته ها اسم ما را نمی دانند و می گویند آقا اسمت چیست؟ و یا پدرت کیست؟ شماره شناسنامه و... مگر سوالهای کنکور است. اینها تمثیل هایی است که معلوم شود ما کی هستیم؟ قدرت و ثروت را از کجا آورده و در کجا مصرف کرده ای؟ و در حقیقت سوال از انسانیت ماست. پیامبر(ص) فرمودند: قبل از اینکه خداوند شما را محاکمه کند، خودتان خودتان را محاکمه کنید. بمیرید قبل از اینکه بمیرید «حاسبوا قبل ان تحاسبوا». در درگاه خداوند خودتان را محاکمه کنید، بگویند این قدرت و ثروت را از کجا آورده ام؟ چه طوری؟ به قیمت له کردن چه تعداد آدمها و کجا دارم

مصرفش می‌کنم؟ پیامبر(ص) فرمودند: جامعه‌ای که میانه رو باشد، نه فقیر و بیچاره است و نه اهل ریخت و پاش و اسراف و اشرافی‌گری و تجمل‌پرستی. این جامعه هیچ وقت فقیر نخواهد شد. از طرف دیگر پیامبر(ص) در کنار فقرا و محرومین و توده مردم بودند. پولدارها و اشراف مکه سراغ پیامبر نمی‌آمدند. زمانی مسلمانان جهاد بود و سخت بود بعد کم کم مد شد که هر کسی می‌خواست مغازه‌ای چیزی بزند، احتیاج داشت به یک مقدار تظاهر به اسلام. اینها از وقتی که اسلام از جهاد و مبارزه تبدیل شد به مد و کلیشه و از حالت نهضت تبدیل شد به نهاد رسمی و تشریفاتی آن وقت تقلب و نفاق کم کم رایج شد. چون دیگه لازم نبود به اسلام چیزی بدهی بلکه می‌شد چیزی گرفت. در همان دوره سختی عده‌ای از این اشراف اهل اسراف حرام خوار رباخوار دزد و به قول امام مرفهین بی‌درد که درد انسان و محرومین را ندارند، درد عدالت ندارند. آمدند مسجد پیغمبر(ص) گفتند آقا می‌دانید مشکل ما چیست که دور و بر شما نمی‌آییم. ما هر وقت می‌خواهیم بیاییم مسجد می‌بینیم اکثر کسانی که توی مسجدند آدمهای معمولی و کوچه‌بازاری و متوسط و فقیر دور و بر شما هستند. بعضی از اینها چوپان و عمله‌اند، بعضی هایشان پشم شتر می‌پوشند، ما بیایم بین این آدمهای سطح پایین معمولی بنشینیم؟ حال این کار را نداریم. اگر می‌خواهید ما آدمهای محترم دور و بر شما باشیم وقتی تعیین کنید که این فقیر مقیرها و طبقات پایین و طبقات متوسط و این توده مردم نباشند. شما هم قشنگ مثل آقاها بروید صدر مجلس بنشینید و ما در خدمتتان می‌آید از اسلام و معنویت بگوییم. با هم صحبت کنیم احکام بگویید، ما مسئله می‌پرسیم شما جواب بدهید. آیه نازل شد بر پیغمبر(ص)، آیه ۲۸ سوره کهف خداوند به پیامبر(ص) فرمودند: مبدا به خاطر جذب این آدمهای مریض اینها که دنبال حقیقت و هدایت نیستند و همین‌الآن هم دارند برای خودشان نرخ می‌گذارند و قائل به برابری خودشان با فقرا نیستند. خودشان را برابر و برادر اینها نمی‌دانند و آقا می‌دانند و می‌خواهند آقایی خودشان را به اسم اسلام توجیه کنند. مبدا که به خاطر اینها دست از توده مردم از مستضعفین و محرومین و طبقات متوسط برداری. مبدا اینها را از دور و بر خودت طرد کنی. با همین مومنین باش که عمیقاً به آنچه که توگفتی ایمان دارند. مالی ندارند ولی همین را که دارند حاضرند از آن در راه خدا

درگذرند. در روایت داریم که وقتی این آیه نازل شد ، پیغمبر(ص) بلند شد و با یک حال آشفته ای دنبال اینها دوید چون عده ای از فقرا وقتی اونها این حرفها را زدند خودشان فهمیدند که مثل اینکه جای ما اینجا نیست. بعضی ها بلند شدند و رفتند بیرون یا پایین مسجد. تعبیر دارد که «قام نبی یلتمسهم» پیامبر(ص) با تمام حرص دنبالشان گشتند. گفتند عقب مسجد یا بیرون مسجد نشسته اند. دلشان هم شکسته که در جهاد و شهادت و مصیبت‌هایش باید باشیم و اینجا باید برویم؟!!

پیامبر(ص) خودشان را به آنها رساندند و دیدند بعضی هایشان مشغول ذکر هستند. پیامبر(ص) فرمودند: «سپاس خدای را که نمردم و به من امر کرد و دستور داد که در کنار شما باشم.» - خواهش می کنم این تعبیر پیامبر (ص) را دقت کنید - و بعد این جمله را فرمودند: «معکم المحیا و معکم الممات». زندگی با شما و مرگ با شما. چقدر این تعبیر زیباست. پیامبر(ص) آمدند لایه لایه توده مردم و محرومین و گفتند: زندگی در کنار شما و مرگ در کنار. فرمودند: من هیچ وقت از شما جدا نمی شوم. اگر اینها می خواهند، بیایند بین شما. ما رابطه فقیر و غنی، ارباب و رعیت، سفید و سیاه و این حرفها را نداریم. همه برادریم و همه برابریم. از این تعابیر در سیره پیامبر اکرم(ص) الا ماشاء الله است و کل زندگی آن بزرگوار همین طور بوده است.

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.